

ضروری می‌نماید.

در نظریه ژان بُدن<sup>۱</sup> فرانسوی که واژه حاکمیت را در سده شانزدهم میلادی وارد علوم سیاسی کرد، حاکمیت همانا «قدرت مطلق و لایزال» است و نیز پادشاه «قاهر مطلق» است؛ یعنی «کسی که قدرت فائقه دارد». از این رو، این نظریه بیشتر برای اثبات مفهوم حاکمیت، به معنای «اقتدار مطلق» به کار می‌آید و به آن استناد می‌شود.<sup>۲</sup> با وجود این، بُدن خواستار «اقتدار مطلق» دولت و پادشاه در مفهوم نامحدود و حتی خواستار قدرت استبدادی نبود، بلکه با توجه به حوادث و آشوبهای مذهبی در فرانسه می‌خواست تمرکز «قدرت عمومی» در دست پادشاه باشد و قدرتهای معارض یا حاکمانی چون کلیسا و طبقه نجبا از عرصه قدرت برکنار باشند. بُدن یک چارچوب مفهومی برای «ملی‌سازی قدرت» که لازمه حفظ تمامیت ارضی کشور بود، پیش‌بینی کرد. تمرکز قدرت به صورت نامحدود و بی‌حد و مرز، مورد نظر وی نبود؛ چه پذیرفته شده بود که حاکمیت و اقتدار پادشاه باید مقید و محدود به «حقوق الهی» یا «حقوق طبیعی» باشد.<sup>۳</sup>

در قرن هفدهم هابس<sup>۴</sup> که از طرفداران افراطی نظریه حاکمیت بود، در مورد اینکه حاکمیت نباید محدود باشد، از بُدن هم جلوتر رفت. او بر این باور بود که هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند زمامدار را محدود سازد، زیرا زمامدار قدرت کامل و مطلق دارد، همه اقدامات حکومت در دست اوست و هیچ کس را بر او حق اعتراض نیست. گرچه، حاکمیت از دیدگاه بُدن و هابس همان قدرت کامل و مطلق است، نظریه‌ای که با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان منطقی به نظر می‌رسید، اما به دنبال دگرگونیهای اساسی در ساختار جامعه بین‌المللی، نظریه اصل برابری دولتها برتری یافت. نخستین کسی که اصل برابری دولتها را به روشنی بیان کرد، امریک دوواتل<sup>۵</sup> (۱۷۶۹-۱۷۱۴) بود. وی عقیده داشت که چون افراد در وضع طبیعی آزاد و مستقل می‌زیسته‌اند، لذا با یکدیگر برابر بوده‌اند و چون دولتها هم از افراد ترکیب یافته‌اند، باید مستقل و برابر باشند. واتل در تأیید مدعای خود می‌گوید: یک انسان کوچک اندام

حقوق بشر، گرچه پس از پیدایش سازمان ملل متحد بسیار مورد توجه تابعان حقوق بین‌الملل قرار گرفته است، اما در زمانی کوتاه، بر بسیاری از مفاهیم و گفتمانهای رایج در عرصه روابط بین‌الملل در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... تأثیر شگرف داشته است، به گونه‌ای که حمایت از حقوق بشر بین‌الملل کمابیش در همه طرحهای سیاسی-اجتماعی ۵۰ سال اخیر دیده می‌شود و نیز عناصری از آن به شکل قاعده عرفی بین‌المللی یا حتی قاعده آمره بین‌المللی در آمده است.

با وجود این، دولتهای دارای حاکمیت، هم واضح قواعد و مقررات بین‌المللی حمایت از حقوق بشر هستند و هم تابع حقوق بشر شناخته می‌شوند و نیز باید روند اجرای مقررات آن را به اراده خود تعیین کنند. از این رو، حاکمیت دولتها و حمایت بین‌المللی از حقوق بشر ناسازگار می‌نمایند.

در این مقاله، با تحلیل مفهوم حاکمیت دولتها و بررسی آن در حقوق بین‌الملل، به استناد مفهوم صلاحیت ملی دولتها در منشور ملل متحد، حدود تعهدات بین‌المللی دولتها در زمینه حقوق بشر مورد بحث قرار گرفته و براساس آن، نقش این تعهدات در تعدیل یا تحکیم مفهوم حاکمیت بیان شده است.

## ۱- مفهوم حاکمیت<sup>۳</sup>

ویژگی اصلی هر دولت که نشانه باز شناخت آن از دیگر جوامع انسانی است، حاکمیت است. دولتها به صرف واقعیت وجودی شان، تابع حقوق بین‌الملل هستند؛ برخلاف دیگر تابعان نظام که وضع آنها بعنوان تابع بین‌الملل، از اقدام تابعان اصلی، یعنی کشورهای دارای حاکمیت، نشأت می‌گیرد.<sup>۱</sup>

اما پرسشی که در این زمینه به میان می‌آید این است که دولتها تا چه اندازه و چه وقت می‌توانند به حاکمیت خود استناد نمایند؟ برای پاسخگویی به این پرسش، بررسی تحول تاریخی مفهوم حاکمیت

## حقوق بشر و حاکمیت دولتها؛ نگرشی تحلیلی بر پایه اسناد بین‌المللی

ابرج رضایی نژاد

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نوسهر و چالوس، گروه حقوق

کنند. اصل مداخله پیامد اصل موازنه قوا بود که بعدها با مقاومت آزادیخواهان و مخالفت انگلستان و نیز استقلال یافتن مستعمره‌های آمریکایی از میان رفت.

در سده نوزدهم يك اصل اساسی دیگر با عنوان اصل ملیت اهمیت بسیار یافت و دولتهایی که بر اثر انگیزه‌های سیاسی و نیز اجرای سیاست موازنه، از آزادی و حاکمیت محروم شده بودند، با گذشت زمان و بر اساس اصل ملیت، وحدت و استقلال خود را باز یافتند. آنگاه آموزه‌های گوناگون بر اساس ناسیونالیسم پدیدار شد که همه به يك نتیجه می‌رسید و آن پیروزی نظریه طرفداران قدرت دولت بود. هدف این نهضت در آغاز آزادی ملت‌ها بود، اما پس از رسیدن به این هدف، قدرت دولت‌ها را افزایش داد و نتیجه آن تجاوز به دیگر کشورها بود. اصل ملیت، بویژه در سده گذشته، پدیدآورنده رخدادهای شوم و فاجعه‌بار بوده است؛ چنانکه زیاده‌روی در ملت‌پرستی و تبعیض نژادی، به جنگ‌های جهانی اول و دوم انجامید.

## ۲- منشور ملل متحد و اصل صلاحیت ملی دولت‌ها

بر پایه منشور ملل متحد در نظام بین‌المللی، دولت‌ها با هم برابرند، زیرا دارای حاکمیت هستند؛ یعنی، چون هیچ يك تابع قدرتی برتر نیست، با یکدیگر برابرند. با این حال، حاکمیت دولت‌ها را از دیدگاه بین‌المللی نباید به مفهوم مثبت آن و نشانه اقتدار دانست، بلکه باید جنبه منفی آن را هم دید. این برداشت که دولت پیرو هیچ قدرتی نیست، دو نتیجه دربردارد: نخست آنکه در جامعه بین‌الملل، ابردولتی وجود ندارد و دیگر آنکه دولت‌ها با هم برابرند؛<sup>۱</sup> پس اگر یکی از آنها بر دیگری اعمال قدرت کند، حاکمیت آن دولت را نادیده گرفته و در نتیجه در امور داخلی یا خارجی آن دخالت کرده است. از این‌رو؛ بر پایه اصل شناخته شده در حقوق بین‌الملل، دولت‌ها نباید در امور داخلی یا خارجی یکدیگر مداخله کنند. اما چون واژه مداخله به تناسب ویژگی‌های هر موقعیت، مفهوم ویژه می‌یابد، نخست باید دید که آیا بند ۷ ماده ۲ منشور

به همان اندازه انسان است که يك شخص غول پیکر؛ از این‌رو، حاکمیت يك جمهوری كوچك از حاکمیت يك امپراتوری بزرگ کمتر نیست و هر دو به گونه برابر دولت هستند و حقوق مساوی دارند.<sup>۲</sup> این برداشت از مفهوم حاکمیت اکنون نیز اساس جامعه بین‌الملل را تشکیل می‌دهد؛ گرچه در مورد دامنه و حدود این نظریه‌ها تفاوت‌هایی وجود دارد.

اندیشه دیگری که در سیر شکل‌گیری حقوق بین‌الملل به چشم می‌خورد، اصل موازنه قوا است. اصل موازنه قوا بدین معناست که «هنگامی که ملتی قدرت خود را چنان بیفزاید که ملت‌های دیگر بر سر هم نتوانند در برابر آن بایستند، این ملت‌ها می‌توانند برای جلوگیری از توسعه قدرت آن ملت که رویارویی با آن بزودی ناممکن خواهد شد، با هم متحد شوند». هدف از رسیدن به این همسنگی و موازنه، تأمین صلح مشترك است.<sup>۳</sup> بنابراین «هدف اساسی از اجرای اصل موازنه، تأمین صلح و آرامش بوده است و اینکه قدرت هیچ دولتی نباید به اندازه‌ای برسد که به تنهایی یا به کمک همیمانانش، اراده خود را به دیگر دولت‌ها تحمیل کند».

اصل موازنه بویژه، در سده نوزدهم در سیاست‌های بین‌المللی و جهانی نقش اساسی داشت. در آغاز سده نوزدهم، با قدرت یافتن ناپلئون، برخی دولت‌ها هم همپیمان شدند و توانستند امپراتوری او را که می‌خواست توازن نیروها را در اروپا به سود خود برهم زند، از پای در آورند. اتحادی که در برابر ناپلئون پدید آمد، بر آن بود که اصل همکاری را جانشین اصل موازنه سازد؛ از این‌رو، آن کشورها، در دورانی نزدیک به يك سده، به شیوه‌های گوناگون (اتحاد مقدس، هیأت رهبری اروپایی و اتفاق پنجگانه و سپس سازش اروپایی) به همکاری ادامه دادند، اما پدید آمدن چنددستگی و نیز تکروری برخی دولت‌های بزرگ، بار دیگر اصل توازن قوا را زنده کرد.

پس از آن دوره، در دوره‌ای کوتاه اصل مداخله شکل گرفت. این اصل به دولت‌ها اجازه می‌دهد که در امور داخلی دیگر کشورها یا در اموری که در صلاحیت انحصاری دولتی دیگر است، دخالت

● آنچه از مفهوم «اصل صلاحیت ملی» و نیز «اصل برابری دولت‌ها» برمی‌آید، تأکید بر لزوم اعمال اصل حاکمیت در روابط بین‌الملل دولت‌ها در قلمرو منشور ملل متحد و نیز در دیگر قلمروهاست.

ملی دولتها قرار گرفته باشد، ممنوع است.»

بند ۸ ماده ۱۵ میثاق جامعه ملل نیز در پیروی از همین مفهوم، به جای عبارت «صلاحیت اساساً ملی» عبارت «صلاحیت انحصاری دولتها» را به کار برده است.<sup>۱۲</sup>

مقایسه این دو بند نشان می‌دهد که در بند ۷ ماده ۲ منشور به جای «مسأله» و «صلاحیت انحصاری» از «امور» و «صلاحیت ملی» سخن به میان آمده است؛ گذشته از آن، به معیار «حقوق بین الملل» و نیز مرجعی برای تفکیک امور ملی از امور بین الملل اشاره نشده است.

دیوان بین المللی دادگستری، صلاحیت انحصاری را متضمن مسائلی دانسته است که «اصولاً در محدوده مقررات حقوق بین الملل، قابل حل نیست، هر چند با منافع چند کشور ارتباط داشته باشد. به این سبب، هر کشور می‌تواند به هر صورت که مقتضی بداند، آن مسائل را در محدوده نظام ملی خویش حل و فصل کند.»

اما در مورد اینکه چه مسائلی داخل در صلاحیت انحصاری کشورهاست، دیوان اعلام کرد: «پاسخ دادن به این مسئله فقط با توجه به اوضاع و احوال ویژه روابط بین الملل میسر است.» در واقع، دیوان بر حاکمیت افسار گسیخته مهر تأیید زد و به همین سبب، به هنگام تدوین پیمان بریان کلوگ به بند ۸ ماده ۱۵ توجهی نشد.

در خصوص بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد گفته شده است که فقط مسائلی از قلمرو صلاحیت ملی دولتها بیرون است که موضوع اصلی معاهدات بین المللی، بویژه منشور شده باشد. ولی از آنجا که مفاهیم مندرج در منشور دربرگیرنده همه جنبه‌های زندگی اجتماعی دولتهاست، چگونه می‌توان پذیرفت که اصولاً دولتی در قلمروی اجتماعی دارای صلاحیت ملی است؟ گذشته از این، چنانچه دولتها مسئله‌ای را موضوع معاهده بین المللی کرده باشند، باز نمی‌توان گفت که آن مسئله از دید سازمان ملل متحد از قلمرو صلاحیت ملی آنها خارج شده است، زیرا هر معاهده فقط برای طرفین یا امضاکنندگان آن اعتبار دارد و برای دولت امضاءکننده در قبال دولتها

ملل متحد که ملتهای متحد را از مداخله در امور مربوط به صلاحیت ملی دولتها منع کرده است، مداخله را در همین حد در نظر داشته است؟ آنگاه باید به این نکته پرداخت که حدود مفهوم «امور اساساً ملی» کدام است و نیز ماهیت تعهدها برای رعایت حقوق بشر و تأثیر این تعهدها بر صلاحیت ملی دولتها چیست.

#### الف) مفهوم مداخله

بر پایه بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد، هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور، ملتهای متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که اساساً در قلمرو صلاحیت داخلی دولتهاست، دخالت کند و نیز اعضا را نیز ملزم نمی‌سازد که حل و فصل این مسائل را تابع مقررات این منشور قرار دهند؛ ولی این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نخواهد کرد.

با توجه به روشن بودن این ماده، واژه «مداخله» را نباید به معنای کاربرد آن یا تحمیل اراده دولتی بر دولت دیگر دانست، زیرا کاربرد زور، در موارد خاص، یعنی در چارچوب اقدامات قهری و تنبیهی ملل متحد، مندرج در فصل هفتم، مجاز است.

افزون بر این، با توجه به منع کلی کاربرد زور در منشور،<sup>۱۳</sup> بند ۷ ماده ۲ می‌تواند به گونه‌ای موسع‌تر تفسیر شود. «ممنوعیت مداخله در امور داخلی دولتهای عضو باید به همه اعمال حقوقی سازمان، حتی آن اعمالی که دارای اثر الزامی نیست، یعنی توصیه نامه‌ها، تعمیم داده شود؛ زیرا این توصیه نامه‌ها می‌توانند در مواردی بر صلاحیت ملی دولتها اثر بگذارند. هر یک از توصیه نامه‌های سازمان ملل اعم از آنکه خطاب به همه دولتها باشد یا دولت معینی را مورد خطاب قرار دهد در مواردی خاص می‌تواند متضمن آثاری زیانبار برای دولتها باشد.»<sup>۱۴</sup> این تفسیر در سال ۱۹۴۵ با توجه به اهمیت اصل حاکمیت دولتها، پذیرفتنی بود، اما شکل‌گیری تعهدهای تازه در قالب نهادهای ملل متحد، سبب تعدیل آن شد.

#### ب) حدود مفهوم «اساساً ملی»

بر پایه بند ۷ ماده ۲ منشور «هرگونه مداخله ملل متحد در اموری که اساساً در قلمرو صلاحیت

● در قلمرو حقوق بشر، طبیعت و ماهیت تعهدات بین المللی دولتها با طبیعت و ماهیت دیگر تعهدات آنها در جامعه بین المللی تفاوت دارد.

پروفسور هانری رولن در این باره معتقد است که «صلاحیت ملی که منشور از آن سخن گفته است و آثار مورد حمایت قرار داده است، متضمن آن مسائلی است که حقوق بین الملل بدان نیرداخته یا کلاً با منافع سایر دولت‌ها سروکاری ندارد.»<sup>۱۴</sup>

بدین ترتیب چنین می‌نماید که در این باره دو نظر وجود دارد: یکی آنکه مسائل مرتبط با حقوق بین الملل بطور کلی از حوزه صلاحیت ملی بیرون است؛ دیگر آنکه مسائلی که در منشور مطرح شده از جمله مسائلی است که با منافع بین الملل ارتباط دارد؛ از این رو، می‌توان آنها را بیرون از حوزه اجرایی بند ۷ ماده ۲ دانست. بنابراین، از مجموع این مطالب، چنین برمی‌آید که تعریف‌ها و برداشتهای حقوقدانان دربارهٔ حدود مفهوم «امور اساساً ملی»، جامع و مانع نیست.

دولتها، به تناسب منافع و مصالح خود همواره در نشست‌های شورای امنیت یا مجمع عمومی از این مفهوم سخن گفته‌اند و با توجه به معیارهای سیاسی، کوشیده‌اند در هر مورد برای این مفهوم حدی معین نمایند. به همین سبب، در تعیین حد این مفهوم، اختلاف نظر وجود داشته است. برخی از صاحب نظران می‌گویند که «قلمرو ملی محفوظ از مداخله» اصولاً معنای درستی ندارد، زیرا همیشه این امکان هست که حقوق بین الملل با هر موضوعی ارتباط یابد. همچنین اموری وجود دارد که طبعاً با مقررات داخلی به نظم کشیده می‌شود و نمی‌توان مدعی بود که این گونه امور انحصاراً و اساساً در صلاحیت ملی دولتهاست.<sup>۱۵</sup>

جامعه بین المللی اکنون بر پایهٔ حاکمیت دولتهای مستقل بنا شده است؛ از این رو، هر دولت مختار است فارغ از هر قید و بندی دربارهٔ مسائل مربوط به حاکمیت تصمیم بگیرد. حدود حاکمیت را می‌توان از قانون اساسی، ساختارهای سیاسی، حقوقی و اقتصادی و نیز چگونگی حقوق و تکالیف شهروندان برداشت کرد.

### ۳- منشور ملل متحد و اصل برابری دولتها

اصل برابری، در دوران هرج و مرج روابط

بین الملل، در برگیرندهٔ آن مفهومی نبوده است که امروزه از آن برداشت می‌کنیم. در سده‌های هفدهم و هجدهم، برابری کشورها اصولاً مفهومی نداشت، زیرا در آن دوران برخی کشورها از جنبه‌های مادی و معنوی، برتر از دیگران بودند؛ به همین سبب، این مفهوم با مفاهیم دیگر چون استقلال و حاکمیت چندان آمیخته بود که یکسان می‌نمود. اما در سدهٔ نوزدهم این اندیشه بالا گرفت که برابری کشورها نتیجهٔ منطقی استقلال آنهاست. در نتیجه، اصل برابری در اسناد بین المللی پدیدار شد و از این رهگذر، معنایی حقوقی یافت. «در این دوران، اصل برابری از يك طرف به این معنا بود که هیچ کشوری نمی‌تواند صلاحیت خود را به کشوری تعمیم دهد، از طرف دیگر از آن چنین نتیجه گرفته می‌شد که هیچ کشوری را نمی‌توان وادار به قبول تعهداتی بین المللی نمود.»<sup>۱۶</sup>

پس از جنگ جهانی دوم، در منشور ملل متحد «برابری همهٔ اعضا»<sup>۱۷</sup> پذیرفته شد. در تفسیر این اصل، توجه به کارهای مقدماتی مفید واقع خواهد شد. از کارهای مقدماتی مذکور چنین مستفاد می‌شود که این برابری با این «تصور و برداشت» که متضمن چهار عنصر است تهیه شده است: با استفاده از عبارات مخبر سوری کمیته: نخست، «کشورها از لحاظ حقوق برابرند»؛ دوم، «از همهٔ حقوقی که از حاکمیت آنها ناشی می‌شود، برخوردارند»؛ سوم، «شخصیت کشورها، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی آنها محترم است». عنصر چهارم گویای این مطلب است که «هر کشور باید در سطح بین الملل تکالیف و تعهدات خود را ایفاء نماید.»<sup>۱۸</sup> با وجود چنین برداشتی، ابهام در مفهوم «برابری مطلق» همچنان باقی بود، زیرا «معلوم نیست که آیا کلمهٔ Sovereignty (انگلیسی) یا Souveraine (فرانسوی)، صفت برابری equality یا equalite است یا مضاف الیه آن، که اگر این کلمه صفت برابری باشد به آن معنای خاصی نمی‌دهد و اگر مضاف الیه برابری باشد آنرا از هر محتوایی تهی می‌سازد.»<sup>۱۹</sup>

در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۴ مجمع عمومی سازمان

● در جامعه بین الملل  
معنای تعهدات دولتها در  
قبال یکدیگر بر اصول  
برابری و تبادل استوار  
است، حال آنکه تعهدات  
دولتها در قلمرو حقوق بشر  
به گونه‌ای است که آنها را در  
برابر همهٔ افراد (شهروند یا  
بیگانه) ملتزم می‌کند. از  
این رو، هر يك از آنها باید  
در قلمرو نظام داخلی خود  
زمینهٔ اجرای این تعهدات را  
فراهم سازد.

ملل متحد، برای تفسیر عبارت برابری مطلق (حاکمیت)، در قطعنامه ای اعلام کرد: «این مفهوم به معنای این است که همه کشورهای با هم برابرند؛ یعنی دارای حقوق و تکالیف برابر هستند. این کشورها هر چند از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی با هم تفاوت دارند، اما همگی در جامعه بین‌المللی از حقوقی مساوی برخوردارند.»<sup>۲۰</sup>

آنچه از مفهوم «اصل صلاحیت ملی» و نیز «اصل برابری دولتها» برمی‌آید، تأکید بر لزوم اعمال اصل حاکمیت در روابط بین‌الملل دولتها در قلمرو منشور ملل متحد و نیز در دیگر قلمروهاست. البته برپایه فصل ۷ منشور، شورای امنیت در صورت به خطر افتادن صلح و امنیت بین‌الملل، صلاحیت مداخله مؤثر در سیاستهای دولتهای عضو را دارد، اما منشور برای دولتهای عضو تعهداتی قائل شده است تا حقوق بشر را بی تبعیض نژادی، جنسی، ملیتی و... رعایت کنند.<sup>۲۱</sup> این تعهد که بر اساس اسناد گوناگون حقوق بشر تدوین شده است، به رغم ادعاهای متقابل (منفی) برخی دولتهای عضو، مانند آفریقای جنوبی، پیوسته بعنوان اینکه تعهدی غیرقانونی در قبال حاکمیت دولتها نیست، تفسیر شده است.<sup>۲۲</sup> (به مسائلی چون نقض حقوق بشر در بلغارستان، مجارستان، رومانی، آفریقای جنوبی، الجزایر و... نیز می‌توان اشاره کرد.)

از این موارد می‌توان نتیجه گرفت که در شناسایی همزمان «اصول حاکمیت» و «حمایت بین‌الملل از حقوق بشر» تعارض نظری وجود ندارد، اما اینها در عمل ممکن است عناصری ناهمگون در برداشته باشند. بنابراین، با پذیرش تأثیر موازین حقوق بشر بر حاکمیت دولتها، بررسی ماهیت این حقوق ضرور می‌نماید.

## بخش دوم: ماهیت تعهدات دولتها در

### زمینه حقوق بشر

در قلمرو حقوق بشر، طبیعت و ماهیت تعهدات بین‌المللی دولتها، با طبیعت و ماهیت دیگر تعهدات آنها در جامعه بین‌الملل تفاوت دارد. در جامعه بین‌الملل معنای تعهدات دولتها در

قبال یکدیگر بر اصول برابری و تبادل<sup>۲۳</sup> استوار است؛ حال آنکه تعهدات دولتها در قلمرو حقوق بشر به گونه‌ای است که آنها را در برابر همه افراد (شهروند یا بیگانه) ملتزم می‌کند.<sup>۲۴</sup> از این رو، هر یک از آنها باید در قلمرو نظام داخلی خود، زمینه اجرای این تعهدات را فراهم سازد؛ بنابراین مسؤولیت تخطی و تخلف از قواعد بین‌المللی حقوق بشر متوجه دولتهاست و اسناد بین‌المللی حقوق بشر نیز بیشتر با عباراتی چون «دولتهای عضو متعهد می‌شوند که حق معینی را رعایت کنند و به آن احترام بگذارند، تا آن را اجرا کنند و نیز با وارد کردن در حقوق داخلی، تضمین نمایند... تا از هر گونه نقض آن از رهگذر راهکارهای بازدارنده جلوگیری کنند و...» تنظیم می‌شود.

در این زمینه، در بند یک ماده ۲ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) آمده است که «دولتهای طرف این میثاق، حقوق شناخته شده در آن را برای همه افرادی که در سرزمین آنها اقامت دارند و تابع حاکمیتشان هستند، بی هر گونه تبعیض از لحاظ نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده سیاسی یا عقیده دیگر، اصالت ملی یا اجتماعی، ثروت، نسب یا دیگر وضعیتها، رعایت و تضمین می‌کنند.»<sup>۲۵</sup>

در این گونه موارد، هر کس بعنوان انسان حق دارد از این امتیازها و این تضمین‌ها بهره‌مند شود. بنابراین، اکنون برخلاف گذشته که افراد موضوع تعهدات دولتها بودند، هر انسان با بهره‌مندی از حقوق و امتیازاتی که پیمانهای بین‌المللی به وی داده است، در جامعه بین‌الملل دارای شخصیتی مستقل و شناخته شده است؛ چندان که خود می‌تواند به گونه مستقیم از این منبع حقوقی که در نظام بین‌الملل به رسمیت شناخته شده است، بهره بگیرد.

## ۱- آیا قواعد حقوق بشر از قواعد آمره

### (jus cogens) است؟

در قطعنامه سال ۱۹۸۹ مؤسسه حقوق بین‌الملل در مورد حمایت از حقوق بشر و اصل عدم مداخله در امور داخلی دولتها، این مطلب پذیرفته شده است که «حقوق بشر تجلی بارز

● اکنون، برخلاف گذشته که افراد موضوع تعهدات دولتها به شمار می‌آمدند، هر کس در پرتو حقوق و امتیازاتی که پیمانهای بین‌المللی به او داده است، در جامعه بین‌الملل دارای شخصیتی مستقل و شناخته شده است و به گونه مستقیم می‌تواند از این منبع حقوقی که نظام بین‌الملل به رسمیت شناخته است، بهره گیرد.

ضمانت اجرایی در نظر بگیرد. این هدف شناخت گستره جهانی کنوانسیون را الزامی می‌کند و این واقعیت را می‌قبولاند که اصول بنیادین این کنوانسیون که بعنوان اصول مورد پذیرش ملتهای متمدّن شناخته شده است، همه دولتها را فراخ از هر گونه وابستگی قراردادی، متعهد می‌کند.<sup>۲۸</sup>

در قضیه پرسنل دیپلماتیک و کنسولی آمریکا نیز دیوان بر مغایر بودن محرومیت انسانها از آزادی با اصول منشور ملل متحد و نیز حقوق بنیادین مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر تأکید می‌کند.<sup>۲۹</sup> نکته دیگر اینکه، برخی از قواعد مندرج در اسناد حقوق بشری بر پایه مقررات مربوطه، در شرایط اضطراری به حالت تعلیق درمی‌آید. از این رو، آیا در این حالت نیز می‌توان از این نظر دفاع کرد که آنها قواعد آمره‌اند و برای همه دولتها لازم‌الاجرا هستند؟ ماده ۵۳ کنوانسیون وین تعلیق قواعد آمره را پیش‌بینی نکرده است، اما تردیدی نیست که ممنوعیت کاربرد یا تهدید به کاربرد زور (ماده ۲ بند منشور) يك قاعده آمره شناخته شده است. گرچه این قاعده استثناهایی هم دارد که به صراحت در متن منشور آورده شده است (ماده ۵۱ منشور یا فصل هفتم)، اما هیچ‌کس در آمره بودن آن تردید ندارد. تعلیق برخی از قواعد مندرج در این میثاق‌ها در شرایط استثنائی قابل تصور است.<sup>۳۰</sup> پرسش دیگری که باید بررسی شود این است که آیا قواعد آمره گویای تعهدات فراگیر است؟

## ۲- حقوق بشر و تعهدات با گستره عام

گفته می‌شود که «قواعد آمره منبع اصلی تعهدات حقوق عام‌الشمول در حقوق بین‌الملل است.»<sup>۳۱</sup> دیوان بین‌المللی دادگستری نیز وجود تعهدات عام‌الشمول را پذیرفته است: «باید تفکیکی اساسی میان تعهدات دولتها در برابر جامعه جهانی در کل و تعهدات دولتها در برابر یکدیگر، در چارچوب حمایت دیپلماتیک، انجام داد. تعهدات دسته اول، از لحاظ ماهیت، دربرگیرنده همه دولتهاست و نظر به اهمیت این حقوق، همه دولتها می‌توانند برای حفظ آنها از حقوقی ذینفع باشند: این تعهدات را عام‌الشمول می‌گویند.»<sup>۳۲</sup> اعضای

کرامت انسانی است و تکلیف دولتها در تضمین رعایت شدن آنها ناشی از شناخت همین کرامتی است که منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر آن را اعلام کرده‌اند.<sup>۲۶</sup>

به باور برخی صاحب‌نظران، اگر حقوق بشر به‌راستی با کرامت انسانی آمیخته است، رعایت این حقوق باید بعنوان تکلیفی که بر آندیک قاعده آمره حقوق بین‌الملل است، بر عهده همه دولتها باشد.<sup>۲۷</sup> اینکه آیا همه آنچه حقوق بشر دانسته می‌شود، مبتنی بر کرامت انسانهاست، جای بحث دارد، اما بی‌تردید برخی از قواعد حقوق بشر بعنوان قواعد آمره شناخته شده است؛ بویژه، آپارتاید و برده‌داری ناقض قواعد آمره دانسته می‌شود و مسؤولیت بین‌المللی دولتها، حتی زمانی که عضو کنوانسیونهای مربوط نیستند، پذیرفته شده است.

قاعده آمره در ماده ۵۳ کنوانسیون وین مصوب ۱۹۶۹ در مورد حقوق معاهدات تعریف شده است: قاعده آمره يك قاعده الزام‌آور حقوق بین‌الملل عام است که از سوی جامعه جهانی دولتها در کل پذیرفته شده است و تخطی از آن هم ممکن نیست و نمی‌تواند تغییر کند، مگر با قاعده جدید حقوق بین‌الملل که دارای همان ویژگی باشد. بی‌گمان بر اساس همین ویژگیها، آپارتاید و برده‌داری نقض‌کننده قواعد آمره است اما ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا همه قواعد حقوق بشر دارای همان ویژگی (آمریت) است؟

اگر قواعد مندرج در اعلامیه جهانی حقوق ۱۹۴۸ یا قواعد میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را در نظر بگیریم و نیز اگر منطبق ماده ۵۳ کنوانسیون وین را بپذیریم، ممکن است به آسانی به این نتیجه برسیم که بیشتر قواعد مندرج در این اسناد از قواعد آمره است.

دیوان بین‌المللی دادگستری، در نظر مشورتی ۱۸ مه ۱۹۵۱ در مورد اعتبار برخی شروط به کنوانسیون ژنو سایید اعلام کرد که این کنوانسیون دقیقاً برای يك هدف انسانی و تمدن‌ساز تصویب شده است، چون از يك سو می‌خواهد برخی گروههای انسانی را حفظ کند و از سوی دیگر با اعلام اساسی‌ترین اصول اخلاقی، برای آنها

● در قطعنامه مؤسسه حقوق بین‌الملل (۱۹۸۹) در زمینه حمایت از حقوق بشر و اصل عدم مداخله در امور داخلی دولتها این مطلب پذیرفته شده است که حقوق بشر تجلی بارز کرامت انسانی است و تکلیف دولتها در تضمین رعایت شدن آنها ناشی از شناخت همین کرامتی است که در منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح شده است.

دولت در محدوده حمایت دیپلماتیک بر عهده می‌گیرد، قائل به تفکیک شد. تعهدات دسته اول، باتوجه به ماهیت و اهمیتی که دارد به همه دولتها مربوط می‌شود و به این اعتبار، در اینکه حقوق ناشی از این تعهدات محترم شمرده می‌شود، هر يك از آنها دارای منفعتی حقوقی است. این تعهدات در قبال همه دولتها قابل استناد است.

آنچه دیوان بین‌المللی در مقدمه حکم معروف خود در قضیه بارسلونا تراکش به تلویح گفته است، می‌توانست این امید را پدید آورد که اگر دولتی به حریم حقوق اساسی بشر تجاوز کند، هر يك از دولتهای عضو جامعه بین‌المللی می‌تواند برای دفاع از آن حقوق، دعوی بر ضد آن دولت در دیوان بین‌المللی دادگستری اقامه کند و دیوان بین‌المللی دادگستری نیز خواهد توانست بی‌توجه به تابعیت شخصی که حقوق او نقض شده است، آن را بررسی کند.

اما این دیدگاه با واقعیت فاصله داشت؛ زیرا دیوان خود در بررسی آن قضیه اعلام کرده بود که اسناد مربوط به حقوق بشر که اعتباری جهانی دارند، به دولتها اجازه نداده‌اند بی‌توجه به تابعیت شخصی که حقوق وی نقض شده است، از او حمایت کنند. به همین سبب چنین حمایتی فقط در قلمرو پیمانهای منطقه‌ای مربوط به حقوق بشر امکان‌پذیر است.<sup>۳۴</sup>

البته منفعت حقوقی دولتها در رعایت تعهدات مربوط به حقوق بشر، با منفعتی که هر يك از آنها باید در اقامه دعوا داشته باشد، متفاوت است، زیرا وجود منفعت برای اقامه دعوا اصولاً با مسائل خاص مربوط به صلاحیت و استماع دعوا ملازم است. نظر دیوان بین‌المللی دادگستری درباره تفاوتی که در این قلمرو میان اسناد جهانی و اسناد منطقه‌ای وجود دارد، مبنایی درست ندارد زیرا باید منفعت حقوقی را جدا از قابل پذیرش بودن دعوا در يك دادگاه بین‌المللی دانست. پیش شرط قابل پذیرش بودن دعوا، وجود رابطه قضایی است، اما نبود چنین رابطه‌ای، منفعت حقوقی را از میان نمی‌برد و دادگاه هیچ‌گونه پیش‌داوری در مورد راههای غیر حقوقی احتمالی برای حفظ حقوق

مؤسسه حقوق بین‌الملل نیز در قطعنامه یاد شده در مورد حمایت از حقوق بشر و اصل عدم مداخله در امور داخلی دولتها، به این مفهوم توجه کرده‌اند. در ماده يك این قطعنامه آمده است: «حقوق بشر تجلی بارز کرامت انسانی است و تکلیف دولتها برای تضمین رعایت آنها، ناشی از شناخت همین کرامتی است که منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر آن را بیشتر اعلام کرده‌اند. این تعهد بین‌المللی، طبق اصطلاحی که دیوان بین‌المللی دادگستری به کار برده است، تعهد عام‌الشمول است؛ تعهد همه دولتها در برابر جامعه جهانی. البته، هر دولتی در حفظ حقوق بشر سمت (منفعت) حقوقی دارد و نیز این تعهد، همبستگی همه دولتها برای تضمین سریع‌ترین راه حمایت جهانی و مؤثر از حقوق بشر را ایجاب می‌کند.»

بر پایه این قطعنامه، نه فقط تعهدات مانع نقض حقوق بشر جزو قواعد آمره شمرده شده است بلکه تعهدات کلی دولتها در خصوص تضمین رعایت حقوق بشر، بی‌هرگونه تفکیک میان قواعد آن حقوق، و میزان نقض آنها در زمره قواعد آمره شناخته شده است. این قطعنامه در چارچوب حقوق بشر ابعاد جدیدی را مطرح می‌کند که می‌تواند گامی به پیش در راه حمایت از حقوق بشر باشد.

اما این قطعنامه نگرانیهایی هم پدید می‌آورد؛ زیرا با اعلام اینکه رعایت حقوق بشر يك تعهد عام‌الشمول است، دولتها را مجاز می‌سازد که یکجانبه به تدابیر و مجازاتها یا اعمال متقابلی برای حمایت از حقوق بشر روی آورند.

### ۳- کدام دولتها سمت (منفعت) اقدام

#### در قبال نقض حقوق بشر دارند؟

دیوان بین‌المللی دادگستری در نظر مشورتی‌اش در سال ۱۹۴۹ در بررسی «خسارتهای وارد شده به سازمان ملل متحد» اعلام کرد که «پذیرنده يك تعهد بین‌المللی می‌تواند در مورد نقض آن تعهد اقامه دعوا کند.»<sup>۳۳</sup> در قضیه بارسلونا تراکش، دیوان میان تعهدات دولتها در برابر جامعه بین‌المللی و تعهداتی که هر

● به باور برخی اندیشمندان، اگر حقوق بشر به راستی با کرامت انسانی آمیخته است، رعایت این حقوق باید بعنوان تکلیفی که برآیند يك قاعده آمره حقوق بین‌الملل است، بر عهده همه دولتها باشد.

بین‌المللی، حقوقی دارد و دولتی دیگر که عضو آن معاهده چندجانبه یا متعهد به آن قاعده عرفی بین‌المللی است، آن حقوق را نقض کرده است.  
۳- بویژه آنکه حقوق پدید آمده یا شناخته شده، برای حمایت از حقوق بشر و آزادیهای بنیادی باشد.

بر اساس این ماده، اگر حق پایمال شده (بر اثر کارهای خلاف یکی از دولت‌ها) ناشی از معاهده‌ای چندجانبه یا قاعده حقوق بین‌الملل عرفی باشد، هر يك از دولت‌های طرف معاهده یا پذیرنده قاعده عرفی، در صورتی زیان دیده شناخته می‌شود که ثابت شود آن حق برای حمایت از حقوق بشر و آزادیهای اساسی بوده است. از سوی دیگر، چنانچه پیامد آن کار خلاف جنایت بین‌المللی باشد، همه دولت‌های دیگر مصادیقی از «دولت زیان دیده» به‌شمار می‌آیند.

تسیجه‌ای که به‌طور کلی از ماده ۴۰ طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل به‌دست می‌آید، این است که دولت‌ها در مواردی معین، حق دارند برای دفاع از منافع جمع قیام کنند. بدیهی است تصریح کمیسیون حقوق بین‌الملل بر وجود این حق در حقوق بین‌الملل، نشان می‌دهد که حقوق مسؤولیت بر اثر تحولاتی که در جامعه بین‌الملل پدید آمده، دارای رژیم مضاعف شده است؛ یکی رژیم سنتی که همچنان مبین ضرورت همزیستی دولت‌های مستقل است و آن مسؤولیت فردی و جبرانی دولت‌ها در برابر یکدیگر است؛ مسؤولیت سنتی فردی از آن جهت که فقط دولتی حق اقدام دارد که به حق شخصی اش لطمه وارد آمده است؛ و جبرانی است چون حق جبران اساساً بر آیندزبانی است که پیامدهای آن با توجه به وضع هر يك از دولت‌ها باید شناخته شود.

به این رژیم که بر پایه منفعت شخصی به وجود آمده، رژیم دیگر افزوده شده است که مبتنی بر منافع جمع است و آن مسؤولیت جمعی است؛ به این معنا که همه دولت‌هایی که برای مثال در قلمرو معاهده یا عرفی بین‌الملل متعهد به حمایت از حقوق بشر شده‌اند، حق دارند در صورت نقض شدن آن حقوق، دولت خاطی را تعقیب کنند و حتی

دیوان بین‌المللی دادگستری با آنکه پذیرفته است حمایت از حقوق بشر در جامعه جهانی ارزش بنیادین دارد و هر يك از دولتها در این قلمرو دارای منفعتی مشروع است، دفاع مؤثر از این حقوق را تنها در قلمرو معاهدات منطقه‌ای امکانپذیر دانسته است. بدیهی است که منفعت حقوقی دولتها با سمتی که هر يك از آنها با داشتن آن می‌تواند از حریم حقوق بشر دفاع کند، تفاوت دارد.  
اما چگونه می‌توان پذیرفت که فقط معاهدات منطقه‌ای به دولت‌های عضو آن معاهدات چنین سمتی داده است؟ در معاهدات مربوط به حمایت از حقوق بشر دولتها به صورت‌های گوناگون دارای این سمت شده‌اند. روشن است که در این گونه معاهدات فقط دولتهای طرف معاهده حق دارند در موارد نقض حقوق بشر به شیوه مؤثر از این حقوق دفاع کنند.

برخی صاحب‌نظران، دیدگاه دیوان را در این باره بسیار مبهم دانسته‌اند؛ زیرا، از يك سو به منفعت حقوقی همه دولتها در رعایت حقوق بشر اشاره دارد و از سوی دیگر تأکید کرده است که اگر دولتها با انعقاد معاهده‌ای خاص شیوه حمایت از حقوق بشر را معین نکرده باشند، حق شکایت ندارند.<sup>۳۶</sup> در این مورد «بهتر آن بود که گفته می‌شد که همه دولتها در حمایت از حقوق بشر منفعتی حقوقی دارند؛ منتها فقط دولتهایی که به موجب معاهده حق طرح شکایت در مرجع پیش‌بینی شده در معاهده را دارند، می‌توانند با رعایت شرایط مندرج در معاهده در جهت حمایت از حقوق بشر اقدام کنند.»<sup>۳۷</sup> چنین می‌نماید که نظر کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز به هنگام تصویب ماده ۴۰ از پیش‌نویس مواد تعیین‌کننده مسؤولیت دولتها نیز همین بوده است. ماده ۴۰ این طرح حاکی است:

۱- بر پایه این مواد، عبارت «دولت زیان دیده» هر دولتی را دربرمی‌گیرد که با عمل دولتی دیگر به حقوقش لطمه‌ای وارد آید؛ عملی که طبق مقررات بخش اول، از نظر بین‌المللی نامشروع باشد.

۲- «دولت زیان دیده» بویژه دولتی است که بر پایه يك معاهده چندجانبه یا يك قاعده عرفی

● چون در جامعه بین‌الملل قدرتی متمرکز و سازمانی بر پایه سلسله مراتب حقوقی وجود ندارد، هر دولت به خود اجازه می‌دهد که ارزشهای متعالی جامعه بین‌الملل را دستاویز منافع سیاسی خود کند و به بهانه دفاع از آن ارزشها، قاضی اعمال دیگر دولتها شود و بدین سان در امور جهان اختلال کند و نظام بین‌الملل را بی‌اعتبار سازد.



برای استقرار وضعی متناسب با تعهدات بین‌المللی دولت ناقض عهد، تدابیر قهری اتخاذ کنند.<sup>۳۸</sup>

اما مشکلی که وجود دارد این است که چون در جامعه بین‌الملل، قدرتی متمرکز و سازمانی برپایه سلسله مراتب حقوقی وجود ندارد، هر دولتی به خود اجازه می‌دهد که ارزشهای متعالی جامعه بین‌الملل را دستاویز منافع سیاسی خود کند و به بهانه دفاع از آن ارزشها، قاضی اعمال دیگر دولتها شود و به این ترتیب، در امور جهان اخلال کند و نظام بین‌الملل را بی‌اعتبار سازد.

در سال ۱۹۸۰ ریفاگن به کمیسیون حقوق بین‌الملل پیشنهاد کرد که اقدامات هر يك از دولتها در این زمینه به تصمیم جمعی جامعه بین‌المللی سازمان یافته، یعنی سازمان ملل متحد و بویژه شورای امنیت منوط شود زیرا تنها شورای امنیت است که می‌تواند تدابیر قهری اتخاذ کند. اما این پیشنهاد با مقررات منشور ملل متحد ناسازگار بود، چون در منشور ماده‌ای وجود ندارد که با استناد به آن شورای امنیت بتواند در موارد نقض تعهدات اساسی دولتها، ضمانت اجرای آنها را معین کند؛ مگر آنکه با اصلاح منشور، اختیارات شورای امنیت به گونه‌ای دیگر مشخص شود. پس کمیسیون از آن استقبال نکرد تا آنکه سرانجام در سال ۱۹۸۳ گزارشگر ویژه به کمیسیون پیشنهاد کرد که به هر دولت امتیاز داده شود که فارغ از هر گونه تصمیم قبلی هر رکن جمعی جامعه بین‌المللی، در برابر جنایت بین‌الملل از خود واکنش نشان دهد.<sup>۳۹</sup>

نظریه پردازان در این مورد سخت دچار اختلاف اند. پروفیسور آگو (Ago) در کمیسیون حقوق بین‌الملل از این نظر دفاع کرد که فقط جامعه جهانی «نهادینه شده» می‌تواند در صورت نقض تعهدات عام‌الشمول اقدام کند، ولی در جریان اجلاس مؤسسه حقوق بین‌الملل که در سال ۱۹۸۹ در سن ژاک کمپوستل برگزار شد، برخلاف نظر قبلی اعلام کرد: «از زمانی که تعهد بین‌الملل برای رعایت حقوق بشر وجود دارد، نقض آن، عمل نامشروع بین‌الملل محسوب می‌شود و راه را برای کلیه دولتها جهت اقدام پذیرفته شده در حقوق

بین‌الملل بازمی‌دارد.»<sup>۴۰</sup>

از سوی دیگر از متون مصوب کمیسیون حقوق بین‌الملل و مؤسسه حقوق بین‌الملل به روشنی برمی‌آید که در صورت نقض تعهد رعایت حقوق بشر از سوی يك دولت، همه دولتها و همچنین هر يك از آنها می‌توانند اقدام کنند.

در این مورد در ماده ۲۲ قطعنامه مؤسسه حقوق بین‌الملل آمده است:

«بی‌خدشه به وظایف و اختیاراتی که منشور به ارکان سازمان ملل متحد در صورت نقض تعهدات از سوی اعضای سازمان داده است، دولتها به صورت فردی یا جمعی حق دارند در برابر دولتی که مرتکب نقض تعهد مندرج در ماده يك شده است، دست به اقدامهای سیاسی، اقتصادی و دیگر اقدامهای پذیرفته شده در حقوق بین‌الملل بی‌توسل به زور نظامی که نقض منشور محسوب می‌شود، بزنند. این اقدامها مداخله نامشروع در امور داخلی آن دولت محسوب نمی‌شود.»

با وجود اختلاف نظرهای عمیق در این مورد، به نظر می‌رسد که بهتر است مجازاتها را ارکان ذیصلاحیت تعیین کنند، زیرا نهادینه شدن تدریجی جامعه جهانی، امکان نظارت بین‌المللی بر حقوق بشر را فراهم می‌آورد. بی‌گمان، در جامعه بین‌الملل نیمه سازمان یافته امروز، هر اقدام و واکنش آنگاه مشروعیت دارد که در چارچوب نهادی معین باشد. به این سبب، اگر دفاع از منافع جمعی دولتها و حمایت از ارزشهای پایدار و مشترك بین‌الملل در قالب نهاد یا سازمانی اجتماعی که با نظم و واقعیت مرتبط است، صورت نگیرد، نتیجه‌ای جز هرج و مرج و انهدام جامعه بین‌الملل نخواهد داشت.»<sup>۴۱</sup>

در نتیجه، پذیرش صلاحیت اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری از سوی همه دولتها یا ایجاد دیوانی جهانی با صلاحیت عام در زمینه تعهدات عام‌الشمول، بویژه در مورد حقوق بشر، از گامهای مؤثری است که جامعه بین‌الملل می‌تواند در راه حل این معضلات بردارد. گذشته از آن فرایند مردمسالار شدن دولتها غیر مردمسالار نیز با توجه به فرهنگ و خواستههای شهروندانشان

● از متون مصوب کمیسیون حقوق بین‌الملل و مؤسسه حقوق بین‌الملل به روشنی برمی‌آید که در صورت نقض تعهد رعایت حقوق بشر از سوی يك دولت، دولتها به گونه فردی و جمعی می‌توانند دست به اقدام بزنند.

می تواند نقش اساسی در عینیت یافتن حقوق بشر به عنوان اصلی ذاتی در قوانین آن دولتها داشته باشد.

### پی نوشتها

۱. هومن فلدرن، آ. ز.، حقوق بین الملل اقتصادی، ترجمه قاسم زمانی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی، ۱۳۷۹، ص ۴۳
2. Bodin
۳. دلبروک، جوست، حمایت بین المللی از حقوق بشر و حاکمیت دولتها، ترجمه حسین شریفی طراز کوهی، تهران، نشر دادگستر ۱۳۷۷، ص ۷۳
۴. همان
5. Hobbes
6. E. de vattel
۷. ذوالعین، پرویز، مبانی حقوق بین الملل عمومی، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه ۱۳۷۷، ص ۲۶۲
۸. همان، ص ۲۶۳
۹. افتخار جهرمی، گودرز، «صلاحیت ملی دولتها و منشور ملل متحد»، مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، ش. ۱۷-۱۶، ص ۸۲
۱۰. بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد
۱۱. افتخار جهرمی، گودرز، «حاکمیت دولتها و محدودیتهای منشور ملل متحد»، مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، ش. ۱۸، ص ۳۳
۱۲. بند ۸ ماده ۱۵ میثاق جامعه ملل می گوید: هرگاه یکی از طرفین اختلاف ادعا کند که اختلاف متضمن مسأله ای است که به لحاظ مقررات حقوق بین الملل در صلاحیت انحصاری کشورش قرار دارد، شورای اجرایی بی آنکه راه حلی ارائه کند، می تواند این ادعا را تأیید نماید.
۱۳. افتخار جهرمی، پیشین (ش ۱۷-۱۶)، ص ۸۶
۱۴. همان، ص ۸۷
۱۵. همان، ص ۸۹
۱۶. فلسفی، هدایت الله، «روشهای شناخت حقوق

- بین الملل»، مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، ش. ۹، ص ۹۱
۱۷. کاسسه، آتنیو، حقوق بین الملل در جهانی نامتحد، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین المللی، ۱۳۷۰، ص ۱۶۶
۱۸. بندیک از ماده ۲ و ماده ۷۸ منشور ملل متحد
۱۹. فلسفی، هدایت الله، پیشین، ص ۹۴
20. A/Res/2625 (XXV)
۲۱. بندیک ماده ۳ منشور
۲۲. دلبروک؛ پیشین، ص ۷۶
23. reciprocity
۲۴. فلسفی، هدایت الله، «جایگاه بشر در حقوق بین الملل معاصر»، مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، ش. ۱۸، ص ۲۳۲
25. ICCPR, Art. 2, Para.1
26. A.I.D.I. Vol. 63, II, p286
۲۷. آمپارو، س. ج.، «مسئولیت بین المللی دولتها در قبال نقض حقوق بشر»، ترجمه ابراهیم بیگزاده، مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، ش. ۳۰-۲۹، ص ۲۵۸
28. ICJ. Report, 1951, p.23
29. ICJ. Report, 1980. Para. 91
۳۰. ماده ۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی
31. Higgins R., "Derogation under Human Rights Treaties", in...
- آمپارو، پیشین، ص ۲۶۰
32. ICJ. Report, 1970, p. 32
33. ICJ. Report, 1949, pp. 181-182
۳۴. فلسفی، پیشین (ش ۱۸)، ص ۲۳۶
۳۵. آمپارو، پیشین، ص ۲۸۳
۳۶. فلسفی، پیشین، ص ۲۳۸
۳۷. همان
۳۸. همان، ص ۲۴۱
۳۹. همان
۴۰. آمپارو، پیشین، ص ۲۹۳
۴۱. فلسفی، پیشین

● نهادینه شدن  
تدریجی جامعه جهانی،  
امکان نظارت بین المللی بر  
حقوق بشر را فراهم  
می آورد؛ اما بی گمان در  
جامعه بین الملل  
نیمه سازمان یافته امروز،  
هر اقدام و واکنش آنگاه  
مشروعیت دارد که در  
چارچوب نهادی معین  
باشد.